

درباره « بهار در اصفهان »

مقاله آقای دکتر اسلامی ندوشن در شماره خرداد ماهه مجله نیما در وصف مساجد اصفهان از جهات عدیده يك مقاله استثنائی و شایان کمال توجه است. یکی از جهات مزبور وسعت و عمق دید ایشان است که در حقیقت نقش و نگار تزئینی را مانند کتابی خوانده اند. جهت بسیار مهم دیگر بیان سهل و ممتنع يك چنین موضوع پیچیده و مشکلی است. اما جهت اصلی عبارت از اهمیت موضوع است.

هنر تزئینی و ادبیات و فولکلور ایران پر از تعبیرات سمبولیک است که تا بحال مورد توجه قرار نگرفته و مطمئناً گشودن راز آنها خواهد توانست اولاً در روشن کردن مبانی اصولی فرهنگ باستانی این سرزمین، و ثانیاً در خود شناسی نوع بشر بطور کلی کمک فراوان کند. اما اشکال قضیه نه تنها در آمادگی ذهنی برای درک موضوع است بلکه در بیان لازم و کافی آن هم هست، ولو اینکه این بیان بقول آقای دکتر اسلامی جزمی هم نباشد. در حقیقت این مسئله که در مرحله فعلی از پیشرفت دانش اظهار نظر در این قبیل مسائل نمی تواند جزمی باشد بیان مطلب را بهر نحوی بسیار دشوار میسازد و اتفاقاً اینجاست که آقای دکتر بالاخص موفق هستند. باری ایشان سؤالی را طرح می کنند که مباحث و مطالب بسیار جالبی را پیش می آورد. درباره طره های کنار سردرها « یعنی کاشی هائی که بشکل کیسوی بافته پیچ بیجان بیابن کشیده می شوند و غالباً در توی گلدانهای مرمری جای می گیرند » می نویسند: « سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که چرا طره ها را چنان پایان داده اند که کوئی از گلدان روئیده اند؟ روشن نیست. » و جواب خود را با سؤالی دیگر می دهند یعنی می پرسند: « آیا (این مسئله) می تواند بازمانده محوی از این اعتقاد کهن باشد که زاد و مرگ انسان را مانند گیاه تصور میکردند که از خاک سر بر می آورد و به خاک باز می گردد؟ »

باید دانست که در اساطیر ایرانی گیاهان به « مو » تشبیه شده است: « ... سپس

نوبه آفرینش گیاهان فرارسید ... باران بر زمین فروریخت و نباتات بمثابه موئی که بر سر انسان می‌روید به روی زمین روئید ...» («اساطیر ایرانی» تألیف جی. کلانوی، ترجمه آقای دکتر احمد طباطبائی، تبریز ۱۳۴۱) - وبدیهی است که این نکته مؤید نظر بالاست. اما ضمناً هر که گیاهان همیشه تجدید حیاتی را نیز بدنبال دارد و در نتیجه باسانی ممکن است که گلدانهای مورد بحث نه تنها همانطوریکه از لحن کلام آقای دکتر می‌توان استنباط کرد نمود ارفانی بودن زندگی بلکه نموداری از تجدید حیات اخروی نیز باشند. در این صورت معنای گلدانهای هم که غالباً در مجالس ختم در کنار جام ومصحف قرار میدهند روشن می‌گردد، یعنی چنانکه استدلال بالا درست باشد باید گلدانهای مزبور را علاوه بر صفای این جهانی نمودار تجدید حیات در جهان باقی نیز دانست. ارتباط اصل رویش با تجدید حیات، همانطوریکه آقای دکتر بنقل شعر خیام (کاش از بی صد هزار سال از دل خاک - چون سبزه امید بر دمیدن بودی) اشاره می‌کنند، مبنای معرفتی در معتقدات کهن دارد. در این زمینه تصویر زیر از اوسیریس خداوند مصر باستان جالب است.

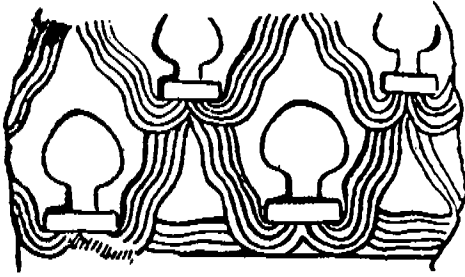


(نقل از کتاب «در آغاز» از پرفسور. گ. البوت اسمیت، لندن ۱۹۳۲)

بر طبق قرائن مشابهی چنین بنظر می‌رسد که طره‌های مورد بحث علاوه بر مفاهیم بالا نموداری از آبهای خیزان مقدس خیلی باستانی نیز هستند - آب‌هایی که نمودار اصل حاصلخیزی و خیر و برکت بوده‌اند.

دکتر ژ. کنتنودر کتاب خود «طوفان بابلی» (پاریس ۱۹۴۱) درباره آثار باقیمانده از بابل باستان می‌نویسد: «ابنیه و آثار غالباً در دست خدایان ظرفی را نشان می‌دهند که از توی آن آبها می‌جوشند و بالا می‌آیند. از یک چنین ظرفی است که چشمه‌ها خارج می‌شوند و از یک چنین ظرفی است که باران پخش میشود. تا حدی که ظرف آب خیز یک نقش تزئینی می‌گردد و بصورت یک حاشیه دیواری

واقعی در کنده کاری Gudéa (حدود ۲۴۰۰ قبل از میلاد) مشاهده می شود. «مازیلا تصویر قسمتی از حاشیه دیواری نامبرده را از کتاب د کتر کنتنو نقل می کنیم.



ضمناً علاوه بر اینکه «مو» به گیاه و یا گیاه به مو تشبیه شده ، موی انسان از دیر زمانی به آب نیز تشبیه شده تا حدی که نمودار و پا باصطلاح «سمبول» آب نیز قرار گرفته است . قدیمی ترین

اثری که نگارنده در این زمینه می شناسد تعبیری است که در آثار هیتی از «خدای آفتاب» شده است. (کتاب «هیتی ها» او . ر . گرنی ، لندن ۱۹۵۲). در آثار مزبور خدای آفتاب در موهای خود ماهی دارد ، و ارتباط مو با ماهی البته بمعنی این است که در تصویر مزبور مو نمودار آب است . اتفاقاً مرادف این سمبولیزم را در زبان فارسی نیز می توان تشخیص داد ، بطوریکه علاوه بر کلمه مو به معنی معمولی آن کلمه مویه به معنی اشک را هم داریم . کلمه «مو» در سامی رودخانه ها و دریاچه ها نیز به چشم می خورد مانند مولیان (بوی جوی مولیان آید همی) و آمو دریا در ترکستان و دریاچه کوچک مومج (احتمالاً به معنی « آب مجوس ») در کوهستان جابون (جاپان) و غیره . با در نظر گرفتن اهمیت آئین آب در دین زردشت شاید کلمه مو در کلمه موبد نیز بمعنی آب باشد . قویاً محتمل است که در ادبیات فارسی نیز گاهی موبه آب و یا آب به مو تشبیه شده باشد بهر حال در روزنامه کیهان مورخه ۱۴ دیماه ۱۳۵۱ شعر نوی از آقای کیومرث منشی زاده داریم که ضمن مطالب دیگر می گوید : « کیسوانش آبشاریست . »

بدین طریق احتمال را نمی توان ندیده گرفت که در طره های مورد بحث نیز مانند نقش دیواری بابلی با بازتابی از تصویر آبهای جهنده که بر اثر بعد زمان بیشتر از نقش بابلی تجرید و باصطلاح «سمبولیزه» شده مواجه باشیم . این احتمال بالاخص

از این جهت شایان توجه است که موارد دیگری نیز از ارتباط گلدان با آبهای خیزان در مراسم دینی و هنر تزئینی وجود دارد.

در کلیساها آب تعمیدی را در ظرفهای پایه بلندی قرار می‌دهند که بی‌شبهت به گلدان نیست. این ظرف‌ها که معمولاً از سنگ تراشیده میشوند به زبان انگلیسی Font خوانده می‌شوند که هم بمعنی چشمه و هم بمعنی فواره است. وضع مشابهی نیز در زبان فرانسه مشاهده می‌کنیم، و در نتیجه مجموعاً چنین بنظر می‌رسد که اینجا نیز با گوشه‌ای از آثار چشمه‌های جهنده یا جوشان باستانی مواجه باشیم. اما ارتباط گلدان با آبهای جهنده به صورت بسیار روشن‌تری در جنبه دیگری از هنر تزئینی ایران خود نمائی می‌کند و آن عبارت از دعا نویسی زینتی است. توضیح اینکه بطوریکه همه دیده‌ایم غالباً ادعیه‌ای را به خط بسیار ریز و بشکل گل و بوته‌ای که از گلدانی جوشیده و باطراف می‌ریزند می‌نویسند. نمونه بسیار روشن و زیبایی از این نقش چندی پیش بدیوار کتابخانه مجلس شورای ملی بود که البته حالا هم باید باشد. ضمناً تردیدی نیست که تقدس چشمه‌های جهنده باستانی به مناسبت ارتباط آنها با مفهوم حاصلخیزی و برکت به معنی اعم بوده است، و بدیهی است که یکی از وجوه حیاتی اصل حاصلخیزی و برکت نیز رویش گیاهان است. بدین طریق در دعا نویسی تزئینی مورد بحث گل و گلدان از یکطرف و آبهای خیزان از طرف دیگر بهم می‌آمیزند و مجموعاً بمعای خیر و برکت توأم با زیبایی‌های آن می‌باشند.

پس بطور خلاصه باید گفت که احتمالاً طره‌های مورد بحث در عین اینکه نمودار کیسوانی هستند و نیز نمودار گیاهانی هستند؛ نمودار آبهای جهنده مقدس باستانی نیز می‌باشند همانطوریکه با احتمال قریب به یقین جام‌های بزرگ سنگی که در مدخل پاره‌ای از مساجد مهم کشور قرار دارند نمودار یک استخر و یا دریاچه و یا دریای مقدس باستانی، و در آخرین تجزیه نمودار اقیانوس اولیه هستند. ضمناً به ترتیب بالا در طره‌های مورد بحث باید آب را سمبول اصلی و مفهوم کیسو و گیاه را

سمبول‌های فرعی دانست، مانند اینکه در معنای بگویند «مو» و قصدشان آب باشد. این نکته علاوه بر ارتباط بنیادی آب با اصل حاصلخیزی و برکت بالاخص از این جهت نیز محتمل بنظر می‌رسد که در فرهنگ‌های بسیار مختلفی از جهان آب سمبول و نمودار روشنائی است. آب در عین حال سمبول امنیت هم هست. در این زمینه يك رسم معروفی را در روستاهای آذربایجان داریم. وقتی که مجبور باشند شب درو یا پنجره‌ای را باز گذاشته و بخوابند کاسه‌ای پر از آب در آستانه قرار می‌دهند و می‌گویند آب راه شر و خطر را می‌بندد. افسانه آب روئین کننده نیز جنبه دیگری از همین نقش تأمینی و حفظ کننده آب است.

نکته نماند که تجلی مفاهیم مختلف در شکلی واحد و یا بالعکس تجلی مفهومی واحد بشکل‌های گوناگون اصولاً در زمینه سمبولیزم يك امر استثنائی نیست، و در زمینه هنر مذهبی می‌تواند اشاره‌ای به اصل وحدت در طبیعت نیز باشد. ضمناً ریشه‌های گوناگون و در عین حال مشابه سمبول‌هاست که به بقای بسیار طولانی و می‌توان گفت بقای جاوید آنها کمک می‌کند، تا حدی که مسیحیان اورتودوکس معتقد شده‌اند که علامات مذهبی چنان در ذات اشیاء و در نهاد بشر نهفته و پایدار هستند که خودشان موجودیت جداگانه‌ای دارند و پیوسته نشو و نما و تولید مثل می‌کنند. (میراث ایران، از نشریات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶ ص ۲۷۰).

مسئله استمرار حیرت‌آور سمبول‌ها را به ترتیب بالا بزبان علمی امر روزی می‌توان چنین طرح کرد که بگوئیم آیا تعبیه این همه مفاهیم بظاهر مختلف در يك نقش واحد، همانطوریکه آقای دکتر اسلامی نیز در جایی اشاره می‌کنند، مولود ضمیر ناخودآگاه هنرمند است و یا تسلسل زمانی فرهنگ، یعنی به ارث رسیدن شیوه‌های خاص هنری از نسلی به نسل دیگر؟ و در صورتی که هر دو مؤثر بوده و هستند آیا کم و کیف هر کدام چیست؟ این البته سئوالی است که طبعاً درباره مجموع مطالب مورد بحث آقای دکتر اسلامی نیز پیش می‌آید. سئوال بالا همه جوانب علم روانشناسی و همه جوانب تاریخ را با کلیه معلومات و مجهولات آنها مطرح می‌سازد؛ اما مسئله يك

راه حل ساده‌تری هم دارد و آن اینکه در مرحله اول از خود پرسیم که آیا با در نظر گرفتن آنچه گذشت باید فرهنگ ایرانی را در زمینه طره‌های مورد بحث متأثر از فرهنگ هیتی و بابلی دانست و یا بالعکس؟ و برای دادن جواب این سؤال از خود می‌پرسیم که آیا محل اولیه اصلی چشمه‌های جهنده و جوشان که الهام بخش هنر بابلی بوده‌اند در کجا قرار داشته است؟

البته سؤال اخیر هم يك مسئله سهل و ساده نیست و مسائل گوناگون انسان‌شناسی و جغرافیائی و زمین‌شناسی را پیش می‌آورد ولی بر حسب موازینی که طبعاً طرح آنها خارج از حوصله صفحات فعلی است می‌توان گفت که باید چشمه‌های مورد نظر را در درجه اول در حدود فلات ایران جستجو نمود. در حقیقت چنین چشمه‌هایی هنوز هم در ایران کم نیست و حتی پاره‌ای از آنها هنوز هم «بازمانده محوی» از تقدس باستانی خود را حفظ کرده‌اند. ضمناً امروز بدلیل گوناگونی فرهنگ هیتی را متأثر از فرهنگ سرزمین‌های شرقی‌تر (حدود آذربایجان) می‌دانند و نه بالعکس (کتاب «هیتی‌ها» فوق‌الذکر). بدیهی است پس از آنکه سرچشمه اولیه چشمه‌های جوشان (وجام‌های نامبرده) کشف گردید حل مسائل دیگر آسانتر خواهد شد.

در خاتمه باید اضافه کنیم که آقای دکتر سید حسین نصر در مقاله اخیر خود (مجله یغما مورخه مرداد ماه ۱۳۵۲ ص ۲۸۱) مطلب بسیار جالبی را پیش می‌کشند و می‌نویسند: «اگر تجلیات مختلف فرهنگ ایران مطالعه شود روشن خواهد شد که از مثنوی گرفته تا آن قالی که مردم بر رویش راه می‌روند و در واقع تجسمی از بعضی آیات مثنوی است ... با هم ارتباط داشته است.» لذا از نظر ادامه این بحث و فحس که دامنه بسیار وسیعی دارد خیلی بیجا خواهد بود اگر ایشان ضمن مقاله‌ای موارد مورد نظر خود را معرفی فرمایند؛ و عجاله در تأیید نظر ایشان باید بگوئیم که «گلدان‌های جوشان»ی که در بالا نام بردیم در نقش پاره‌ای قالیچه‌ها نیز خودنمایی می‌کند.

مجله یغما - این نویسنده با این همه معلومات و مطالعات و فضیلت از کجاست؟